

تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

سید قطب

تفسیر سوره انسان

پروانه غفاری

تفسیر سورۃ انسان

از

فی ظلال القرآن

بفلم

سید قطب

* نام کتاب: تفسیر سورهٔ انسان از " فی ظلال القرآن "

* مؤلف: سید قطب

* مترجم: پروانه غفاری

* ناشر: مرکز نشر انقلاب

* تاریخ انتشار: مهرماه ۱۳۶۰

* تیراژ: ۱۰۰۰۰

* حروفچینی: تهران آی. بی. ام.

سُورَةُ الْاِنْسَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ۝١
إِنَّا خَلَقْنَاهُ
الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ۝٢ إِنَّا هَدَيْنَاهُ
السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ۝٣ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا
وَسَعِيرًا ۝٤ إِنَّا لَا بَرَارٍ لِلشَّارِبُونَ ۝٥ مِّنْ كَاسٍ كَانَ مِنزَلُهَا كَذُورًا ۝٦

عَنِ الشَّرْبِ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ۝ يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ
 يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ۝ وَيُطِيعُونَ الطَّعَامَ عَلَى حَجَّتِهِ مِنْكَ وَيَتِمُّونَ آيَاتِ اللَّهِ
 ۝ إِنَّمَا نَطْعُكُمْ لَوْجِهِ اللَّهُ لَا يُزِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُورًا ۝ إِنَّا خَافُ مِنْ
 رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَطَطًا ۝ فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ
 نَضْرَةً وَسُرُورًا ۝ وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ۝ مُتَكَبِّينَ
 فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرًا ۝ وَدَائِيَةٌ عَلَيْهِمْ
 ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذِيلًا ۝ وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِانِيَّةٍ مِنْ فَضَّةٍ
 وَأَكْوَابٍ ۝ كَانَتْ قَوَارِيرًا ۝ قَوَارِيرٌ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ۝
 وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَاْسًا كَانَتْ مِنْ أَجْهَازٍ مُنْقَلَبًا ۝ عَنِهَا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا
 ۝ وَيُطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنْشُورًا
 ۝ وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلَكًا كَبِيرًا ۝ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ مِنْ سُندُسٍ
 خُضْرٌ وَأَسْتَبْرَقٌ وَحُلُوعٌ أَسَاوِرٌ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقْيُهُمْ رُحْمٌ شَرَابًا طَهُورًا
 ۝ إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا ۝ إِنَّا نَخْنُ
 نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ۝ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطْعُ
 مِنْهُمْ إِنَّمَا أَوْهَوَّاهُ ۝ وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۝

وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٢٩﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجِتُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُدُونَ
وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٣٠﴾ نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا
بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿٣١﴾ إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا
﴿٣٢﴾ وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٣﴾
يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣٤﴾

سوره مکی است یا مدنی؟

در بعضی روایات آمده است که این سوره مدنی است. ولی یقیناً "در مکه نازل شده است و مکی بودنش کاملاً آشکار است، و موضوع و محتوای مطالب و اسلوب بیان سوره و تمامی مشخصات سوره نشانگر مکی بودنش است. بنابراین، روایات دیگری را که می‌گویند این سوره مکی است درست‌تر می‌دانیم. در میان سوره‌های مکی هم با توجه به سیاق آیات سوره به وضوح پی می‌بریم به اینکه این سوره از نخستین سوره‌هایی است که در مکه نازل شده است. این راز را از زبان آیه به آیه این سوره می‌توان شنید: نمایش با-شکوه نعمت‌های محسوس و فراوان و رنگارنگ بهشت، نمایش چهره‌های گوناگون عذاب دردناک جهنم، سفارش پیامبر اکرم به صبر در مقام اجرای فرمان پروردگار و دنباله‌رو گناهکاران و ناسپاسان نشدن... این مفاهیم نشان می‌دهند که زمینه نزول این آیات، زمانی است که از یکطرف پیغمبر و مسلمانان

شدیدا" مبتلا به آزار و شکنجه شدید کفارند، و از طرف دیگر خداوند به پیغمبر اکرم دلداری می‌دهد و سخن از لزوم مهلت دادن به مشرکان بمیان می‌آید و به پیامبر اسلام تاءکید می‌شود که برآیین حق ثابت قدم بماند و بهیچوجه تحت تاءثیر سخنان فریبنده کافران و مشرکان قرار نگیرد. نزدیک به همین مفاهیم در سوره‌های قلم و مزمل و مدثر آمده است که بنابر مشهور، همه مکی هستند. کوتاه سخن اینکه احتمال مدنی بودن سوره بسیار ضعیف است. و شاید بکلی بی‌اعتبار باشد.

سوره در یک نگاه :

این سوره در مجموع، ندایی ملایم و روحبخش و دعوتی صمیمانه است به فرمانبرداری خداوند، پناهنده شدن به او، جستجوی خشنودی او، یادآوری نعمتهای او، احساس فضل و کرامت او، دوری جستن از عذاب او، هشیار بودن برای آزمایشهای او، و درک راز و رمز آفرینش و بخشش و آزمایش و مهلت دادن خداوند، فرا می‌خواند.

نخستین آیات سوره قلب انسان را در میان دو انگشت نیرومند خویش می‌فشرد و با او به گفتگو می‌نشیند: راستی، پیش از اینکه اینجا باشی کجا بودی؟ چه کسی تو را بوجود آورد؟ و چه کسی تو را در میدان آفرینش نامدار گردانید.

آیا روزگاری برای این انسان گذشته است که چیز قابل ذکری نباشد؟ ای انسان، تو در آن روزگاران نه عنوانی داشتی و نه نامی:

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً^۱

یک تماس دیگر ... این بار قرآن با قلب انسان مستقیماً سخن می‌گوید و اسرار حکمت خداوندی در آفرینش انسان و کلید رمز نیروها و شعورهایی که در وجود انسان اندوخته است را یکایک در قلب انسان جای می‌دهد.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا

ما انسان را از نطفه درهم آمیخته‌ای بیافریدیم که می‌آزماییمش تا او را شنوا و بینا گردانیدیم.

در مرحله سوم، سخن از راهنمایی انسان است و دعوت انسان به مسیر هدایت. و بعد، رها کردنش تا خودش در انتخاب راهش مختار باشد.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا^۳

ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه سپاسگزاری کند و خواه ناسپاسی. ما انسان را الزام نمی‌کنیم به اینکه حتماً این یا آن مسیر را طی کند.

بعد از آنکه آیات نخستین سوره سه بار و هر بار از یک نقطه نظر با آن ندای الهام بخش با قلب انسان تماس گرفتند، و ذهن انسان را به هیجان آوردند، و به تفکری ژرف و داشتند انسان را و می‌دارد به اینکه نگاهی به پشت سرش و نگاهی به چشم انداز زندگی آیندماش بیندازد، گامی به عقب بگذارد و گامی به جلو، و در همین اثنا، به تکاپو بیفتد و تحقیق، تا راه خویش را برگزیند. . . . بعد، انسانی را که برسر دو راهی قرار داده است ندا می‌دهد و او را به فکر می‌اندازد که مبادا به راهی برود که او را به جهنم و آتش سوزان بکشانند!

حال، او را به راهی که به بهشت منتهی می‌شود به اشکال مختلف ترغیب و تشویق می‌کند و به آسایش و کامیابی و نعمتهای بهشتی و تجلیل و تکریم و پذیرایی پرطول و تفصیلی که از "ابرار" بعمل می‌آید، صلا می‌زند:

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا

وَسَعِيرًا^۴ إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا^۵

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا^۶

بعد، پیش از آنکه جلوه‌های گوناگون این کامیابی‌ها را به نمایش بگذارد،

ابتدا مشخصات " ابرار " را با عباراتی آکنده از ملایمت و ظرافت و زیبایی و لطافت که با آن نعمتهای گوارا و بی حد و حساب کاملاً " هماهنگی داشته باشد ترسیم می کند:

وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا^۷ وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حَبِّهِ
مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا^۸ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ
جَزَاءً وَلَا شُكُورًا^۹ إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا
قَمْطَرِيرًا^{۱۰}

و بعد، به بیان پاداش این انسانها می پردازد که برای انجام تکالیف و وظایف کمر همت بسته اند و از آن روز ترشروی هولناک (قیامت) می ترسند و می هراسند. نیکانی که با وجود آنکه نیاز به غذا دارند، آنرا به دیگران می دهند و فقط و فقط این کار را بخاطر خداوند انجام می دهند. از هیچکس توقع سپاسگزاری ندارند، و این عمل خویش را ذخیره می کنند تا برای شان سبزی گردد و از شر آن روز "عبوس قمطیر" در امانشان بدارد.

این انسانهای وظیفه شناس و نگران احوال و مصائب قیامت، که ایثار می کنند و با آنکه گرسنه اند به بینوایان غذا می دهند، پاداششان باید چه باشد؟ آرامش و آسایش، نعمتهای دل انگیز و گوارا و فراگیر:

فَوَقَّاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّاهُمْ نَضْرَةً
وَسُرُورًا^{۱۱} وَجَزَّاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا^{۱۲} مُتَكِينِينَ
فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرُونَ فِيهَا شُمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا^{۱۳} وَدَانِيَةً
عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا^{۱۴} وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ

مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا ١٥ قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُهَا
 تَقْدِيرًا ١٦ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا ١٧ عَيْنَا
 فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا ١٨ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ إِذَا
 رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا ١٩ وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا
 وَمُلَكًا كَبِيرًا ٢٠ عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُوا
 أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا ٢١ إِنَّ هَذَا كَانَ
 لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا ٢٢

و بعد از آنکه نمایش زندگی پر نعمت و آرامبخش و مطمئن و گوارا را
 به پایان می‌برد، پیامبر اکرم را مورد خطاب قرار می‌دهد تا او را در تبلیغ
 رسالت ثابت قدم گرداند و بر مقاومت او در برابر مخالفت و کفر و تکذیب
 بیفزاید، تا در انتظار فرا رسیدن فرمان پروردگارش شکیبایی و صبر پیش گیرد
 و به پروردگارش بپیوندد، و از او کمک بطلبد، هر چند که راه، طولانی و
 دشوار باشد:

إِنَّا فَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ٢٣ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ
 رَبِّكَ وَلَا تَطِعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كُفُورًا ٢٤ وَأَذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ
 بُكْرَةً وَأَصِيلًا ٢٥ وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ٢٦

پس از آن مخالفان راهشدار می‌دهد نسبت به روز دشوار و سهمگینی که
 بهیچوجه در اندیشه آن نیستند، و فقط نیکان (ابرار) از آن واهمه دارند.

و اشاره می‌کند به این حقیقت که این مخالفان برای خداوندی که آنان را آفریده است و همه نیروهایی را که دارند به آنان بخشیده است، چیزی بحساب نمی‌آیند. خداوند آنان را مدت زمانی مهلت می‌دهد تا آزمونشان بطور کامل انجام پذیرد. و در پایان سوره، نتیجه آزمایش را بازگو می‌کند:

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا^{۲۷} نَحْنُ
خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَّلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا^{۲۸}
إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا^{۲۹} وَمَا تَشَاوَنَ
إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا^{۳۰} يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ
فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا^{۳۱}

مکتب هدایتی سوره انسان :

سوره " انسان " با توجه دادن به پیدایش و آفرینش انسان و اینکه خداوند زندگی انسان را براساس آزمایش استوار ساخته است، آغاز می‌شود، و پایانبخش سوره، اعلام نتیجه این آزمایش است با همان نظم و ترتیبی که از همان ابتدا مشیت خداوند بر آن قرار گرفته است. بعبارت دیگر، سوره با یادآوری آغاز و انجام زندگی انسان، انسان را از آن فرماندهی و سازماندهی که در ماورای زندگی انسان وجود دارد آگاه می‌سازد. انضباط و نظارت دقیقی که بهیچوجه روا نمی‌دارد که انسان در این جهان، سر به هوا و مست و خواب آلود بسربرد. انسان را آفریده‌اند تا او را بیازمایند و نعمت ادراک به او بخشیدمانند تا بتواند از این آزمایش روسفید بدر آید. و ... در

فاصله میان این سرآغاز و خاتمه، طولانی ترین گزارش قرآنی از کامیابی بهشتیان و نعمتهای بیکران بهشت، آمده است. و بعبارت دقیقتر، با توجه به **سوره واقعه**، یکی از طولانی ترین گزارشهای قرآنی از نعمتهای بهشتی در فاصله بیان چگونگی آغاز و انجام زندگی انسان در این سوره آمده است. نعمتهای محسوس و ملموسی که همراه با تجلیل و تکریم و پذیرایی و احترام در اختیار اهل بهشت قرار میگیرد. و همین بیان تفصیلی نعمتها و تاکید بر محسوس بودن این نعمتها به ما میفهماند که این **سوره در مکه نازل شده** است که مردم هنوز از دوران جاهلیت چندان فاصله نگرفته بودند، و تعلق شدیدی به کامیابی های حسی و مادی داشتند، و این رنگارنگی نعمتهای بهشتی است که ماتمیهوتشان میسازد، و حس کنجاوی آنان را برمی انگیزد، و اشتهايشان سر برمی کشد، و روحشان بسوی آن متمایل می شود، و می تواند پاداشی برای آنان باشد و عمیقترین تمایلاتشان را ارضاء سازد و خداوند داناتر است براینکه چه چیز بدرد آفریدگانش می خورد و چه چیز درخور قلب و ذهن انسان است و داناتر است و بهتر می داند که چه چیز با آفرینش و درک انسان دمساز است، با آنکه، بی شک، بالاتر و والاتر و لطیفتر از این نعمتها نیز وجود دارد. چنانکه در **سوره قیامت** آمده است: **وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ. إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ.** آری، خداوند داناتر است به آنچه در هر حال مصلحت بندگان او است.

تحقیق در مفاهیم سوره :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ۝

" هَلْ أَتَى؟! " استفهام تقریری است... منظور از آوردن این سؤال در آغاز سوره این نیست که خداوند می‌خواهد سؤال کند، بلکه می‌خواهد مطلب را با تاکید فراوان بگوید. بنابراین، مفهوم اصلی آیه، تاکید بر این مطلب است که چنین مرحله‌ای برای انسان وجود داشته است. اما به چه جهت بصورت استفهام بیان شده است؟ گویا می‌خواسته است انسان را وادار کند که از خویشتن سؤال کند: آیا نمی‌داند که روزگارانی بر او گذشته است که چیز قابل ذکری نبوده است؟ بعد، از خود بپرسد که: چرا در این حقیقت باریک نمی‌شود و درباره‌آن به تفکر نمی‌نشیند؟ و بعد، آیا این در خویشتن فرو رفتن در ذهن او این جرقه را نمی‌زند که کدام دست قدرتی

بوده است که او را به صحنه زندگی رانده است و چراغهای صحنه را روی او تنظیم کرده است و پس از آنکه مدتها چیز قابل ذکری نبوده است او را نامدار ساخته است؟.

هاتفان غیبی بیشمار در پس پرده این استفهام رخ نهان داشته اند که یکایک سر در گوش دل انسان می نهند و رازهای خلقت انسان و جهان را زمزمه می کنند و ذهن انسان را بر می انگیزند تا درباره خویش از جهات مختلف به تفکر پردازد:

بیندیشد که: پیش از آنکه آفریده شود و برای نخستین بار پای به این جهان بگذارد چه بوده و کجا بوده است؟ آن زمان که این جهان آفرینش وجود داشته است اما از وجود "انسان" تهی بوده است؟ ... راستی چنین دورانی وجود داشته است؟ ... این انسان تا چه اندازه مغرور بخویشتن است و ارزش و امتیازات خویش؟! تا آنجا که فراموش می کند که این جهان آفرینش پیش از پیدایش انسان دورانها و روزگاران دراز وجود داشته است، و شاید جهان آفرینش هرگز انتظار مهمانی را بنام "انسان" نمی کشید؟! ... تا آنکه آفرینش انسان از اراده خداوند سر زد و انسان، پای به صحنه زندگی گذاشت؟!

بیندیشد درباره آن لحظه ای که در آن لحظه شکوفه وجود انسان بر سر درخت آفرینش آشکار گردید و انگشت نمای مخلوقات زمین و آسمان شد. به تصویری دست یابد از آن لحظه ای که جز خداوند از آن با خبر نیست. آن لحظه حساسی که این مهمان تازه وارد بر سر سفره گسترده جهان نشست. لحظه ای که خداوند از پیش، برای خلقت انسان آن لحظه را در نظر گرفته بود. آن لحظه نقش آفرینی که تمام مشخصات آن از آغاز خلقت تعیین شده بود.

بیندیشد درباره دست قدرتی که این موجود جدید را بطرف صحنه وجود سوق داده و انسان را برای ایفای نقش خویش آماده کرده و میدان فعالیت انسان را با محور هستی پیوند داده، و شرایط و اوضاعی را

برای انسان مهیا کرده که بقایش را تضمین کند و ایفای نقش او را در دوران زندگی دنیا ممکن و آسان سازد، و بعد از آن قدم بقدم همراه او است. و همچنانکه سر رشته دار جمیع کائنات است، سر نخ زندگی انسان را نیز که با تار و پود این آفرینش عظیم پیوند دارد، در دست دارد.

آری، این پرورش اسرار آمیز و هیجان انگیز که در آغاز سوره آمده است، اقیانوس اندیشه انسان را به تلاطم می اندازد و انسان را به تفکراتی ژرف وای می دارد، و ذهن انسان را یاری می دهد تا اراده و هدفداری و اندازه گیری (تقدیر) را در آغاز و انجام و طی مسیر حرکت خویش آشکارا دریابد. اما چگونگی بقا و امتداد زندگی انسان پس از آن مرحله آغازین داستان دیگری دارد:

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا

"امشاج" یعنی: آمیخته، که ممکنست منظور اشاره به تکوین نطفه از اسپرماتوزوئید مرد و اوول زن بعد از عمل لقاح باشد. و نیز، ممکنست منظور از "آمیخته" بودن نطفه اشاره به عناصر انتقال دهنده صفات موروثی باشد که در نطفه وجود دارند و بزبان علمی "ژن" نامیده می شوند.

"ژن" ها اولاً حامل صفات ممیزه و مشخصه نوع انسانی و درثانی حامل خصوصیات و ویژگیهای خانوادگی هستند و از همه مهمتر، سیر نطفه انسانی را بسوی تکوین و رشد جنین انسانی و تبدیل نشدن آن به جنین جانور نوع دیگری تضمین می کنند.

آری، بعید نیست، منظور از "امشاج" بودن نطفه انسان، مختلط بودن نطفه انسان با خصوصیات ارثی مختلف باشد.

دست قدرت که به این ترتیب، انسان را از نطفه ای امشاج خلق کرده است، انسان را عبث و بیهوده نیافریده است و سرگرمی و بازیچه نمی خواسته است. انسان را آفریده است تا در کوره زندگی بگذارد و در مراحل مختلف زندگی "آزموده" شود. این "آزمایش" چیست؟ نتیجه این آزمایش چیست؟

مقصود از خلعت اسان ظهور و نمودش در صحنه وجود است، تا آثاری
 یابد از انسان در جهان هستی برجای بماند از خود برجای گذارد، و
 فرآورده‌هایی که از وجود او باید به وجود آید تحقق یابد، و در پایان،
 براساس همین آزمایش به او کیفر و پاداش داده شود.

خداوند بهمین جهت، به انسان قوای مدرکه و شنوایی و بینایی داده
 است یعنی او را با ابزارهای ادراک مجهز ساخته است تا توانایی دریافت
 مطلب و پاسخگویی در او باشد و بدین وسیله هر چیزی را درک کند و ارزش
 آن را بشناسد و درباره آن داوری کند و طبق تشخیص قوای مدرکه خویش
 راهش را برگزیند، و هرطور که می‌خواهد آزمایش زندگانی خود را بگذراند.
 بنابراین، اراده خداوند مبنی بر اینکه زندگی و بقای نوع انسان با
 این وسیله تولید مثل که خداوند مقدر فرموده است امتداد یابد و تکرار
 شود یعنی طریقه تکثیر نسل انسان "نطفه امشاج" باشد، مشتمل بر حکمت
 و قصد و هدفی است و آفرینش انسان یک امر ناگهانی و تصادفی نبوده است
 و بدنبال آن آزمایش انسان مطرح است و انتخاب و اختیار او، و بهمین
 لحاظ، استعداد دریافت و پذیرش و معرفت و ریاضت و بدنبال آن، انتخاب
 و اختیار را به انسان عطا فرموده است، و در آفرینش و تجهیز و آزمایش
 انسان در سراسر زندگانی او همه چیز بحساب است "وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ"
 (سوره رعد، آیه ۸).

خداوند، به انسان قدرت انتخاب راه را داده است و راهی را که به
 سر منزل مقصود منتهی می‌شود به او نشان داده است و آنگاه، او را رها
 کرده است تا اگر بخواهد همان راه راست را برگزیند یا در راههای دیگری
 که انسان را به خدا نمی‌رساند در بدر شود.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكَرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿۷﴾

خداوند هدایت یافتن را "شکر" نامیده است. برای اینکه "شکر"
 نزدیکترین خاطره‌ای است که در ذهن انسان هدایت شده، وارد می‌شود. بعد

از آنکه پی می‌برد به اینکه روزگاری بوده است که چیز قابل ذکری نبوده است و این خواست پروردگارش بود که او را چیز قابل ذکری ساخت و به او شنوایی و بینایی ارزانی داشت، و در وجود او قدرت معرفت و شناخت اندوخت و به راه راست هدایتش فرمود و سپس او را رها کرد تا اگر بخواهد آن راه را انتخاب کند.

"شکر" اولین خاطره‌ای است که در این رابطه به قلب مؤمن خطور می‌کند. حال، اگر او سپاسگزار (شاکر) نباشد، کفران این نعمت بزرگ کرده و "کفور" است، و آمدن "کفور" بصورت صفت مشبیه دلالت دارد بر اینکه اگر انسان نسبت به این نعمت "شاکر" نباشد بشدت در کفران و ناسپاسی فرو خواهد رفت.

با این سه رشته تفکر، انسان جدی بودن و دقیق بودن موضوع را درمی‌یابد و درک می‌کند که مخلوقی است با هدف. پی می‌برد به اینکه او را به محور وجود بسته‌اند. در می‌یابد که قدرت بر "شناخت" دارد، پس باید پاسخگو باشد. او را به اینجا آورده‌اند تا آزمایشش کنند و آزمون خود را در این دنیا بگذرانند. بنابراین، انسان بر روی زمین مرحله‌ای آزمایش جدی خود را طی می‌کند. نه بازیچه است و نه بیهوده و نه پوچ.

انسان از تدبیر در مفاهیم این سه آیه کوتاه، با این گنجینه عظیم معارف بیرون می‌آید. و در عین حال، با باری سنگین بردوش، با جدیت و وقاری زاید الوصف و تصور دیگری از زندگی دنیا و درک دیگری از نتایج این امتحان که در آینده به او خواهد رسید.

این سه آیه کوتاه، دید انسان را نسبت به هدف زندگی عوض می‌کند و درک انسان را از حقیقت وجودش دگرگون می‌گرداند، و بطور کلی، برداشت انسان را از ارزشهای زندگی تغییر می‌دهد.

بعد، سوره به نمایش صحنه‌هایی که بعد از این مرحله آزمایشی دنیا انتظار انسان را می‌کشد می‌پردازد، صحنه‌هایی که بستگی به این دارند که

در گیسو دار این آزمایش، راه "شکر" را برگزیده باشد یا راه "کفر" را. چیزی که هست، در این سوره، سرنوشتی که در انتظار کافران است بطور اجمال از آن سخن رفته است و نعمتهای بهشتی بتفصیل مطرح شده‌اند. نکته این تفاوت آنست که فضای سوره، فضای آسایش و آرامش است و این خصوصیت در سیما و آهنگ آیات سراسر این سوره کاملاً "بارز و آشکار" است و گویا خداوند نخواسته است با آوردن تفصیل عذاب جهنم، این آرامش و آسایش را بهم بزند. آیات سوره، سراسر، هاتفانی هستند که با ملایمت و ملاطفت، یک زندگانی آرامبخش و پرعیش و نوش و جاویدان را به انسان نوید می‌دهند، و بهمین جهت وقتی در این سوره از عذاب سخن بمیان می‌آید به اجمال برگزار می‌شود:

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا ①

یعنی: ما برای کافران زنجیرها و غللهای آتشین و جهنم سوزان فراهم کردیم. زنجیر برای پاهایشان، و "غل" برای دست‌هایشان، و دوزخ سوزانی که در آن شعله‌های آتش زبانه می‌کشد و کافران را دست و پا بسته در آن می‌افکنند....

و بعد، بلافاصله، سوره شتابان ذهن انسان را به صحنه نمایش نعمتهای بهشتی می‌برد:

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَشَرِبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ②

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ③

شرابی که "نیکان" اهل بهشت می‌نوشند مزوج به کافور است. جامهای شراب اهل بهشت (بندگان خدا) از چشمای که برای آنان می‌جوشد و آب بسیار فراوانی دارد، پر می‌شود... در بین اعراب مرسوم بوده است که جام شراب را برای آنکه معطر و خوشمزه بشود، گاهی با کافور و گاهی با زنجبیل مزوج می‌کرده‌اند. آیه هم می‌رساند که در بهشت شرابهای پاک و مطهر

ممزوج به کافور برای اهل بهشت مهیا شده است که هرچه بنوشند باز بخواهند و هر چقدر که بنوشند تمام نشود... اما، از نظر خوبی و خوشمزگی، پرواضح است که بسیار شیرین تر از شرابه‌های دنیا است.

لذت این احساس حد و اندازه ندارد که دریابیم که در سراسر روی زمین قادر نیستیم برای آنکه خصوصیات و حتی نوع لذتهای آنجهانی را مشخص سازیم. اینها فقط اشارات و توصیفات هستند که برای نزدیک شدن مطلب به ذهن انسان بیان شده‌اند، خدا می‌داند که انسانها برای تصور آن غیب نهان بیش از این ابزار در اختیار ندارند و بیش از این قادر نیستند به اوصاف نعمتهای بهشتی که در پس پرده غیب محجوب و مستور است پی ببرند. در یک آیه تعبیر "ابرار" آمده است و در آیه دیگر تعبیر "عبدالله" ... و با عبارات گوناگون از این بندگان نیک خداوند تجلیل و تکریم می‌کند. گاهی فضل خداوند را نسبت به آنان متذکر می‌شود و گاهی بر تقرب آنان به مقام قرب الهی تأکید می‌کند و نعمتهای بیکران بهشتی را انتظار آنان را می‌کشد توصیف می‌کند.

بعد، این بندگان نیک خداوند را که این نعمتها را برای آنان قرار داده است معرفی می‌کند:

يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾

وَيُطْعَمُونَ الزَّطَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَشِيتُوا وَتَنَامُونَ وَاسِيرًا ﴿٨﴾

این، سیمای نورانی و باصفای قلبهای مخلصی است که با جدیت کامل تصمیم گرفته‌اند که به عهدی که با خداوند بسته‌اند وفا کنند و وظایف و تکالیف عقیدتی خود را بنحو احسن انجام دهند. قلبهایی آکنده از مهربانی و عطوفت نسبت به بندگان ضعیف خداوند، قلبهایی از خود گذشته و اینارگر،

قلبهایی رنجکش و خدا ترس در جستجوی خشنودی خداوند، و ترسیان و لرزان از عذاب الهی، و اینهمه، آثار تقوا است و جدی گرفتن وظایف و تکالیفی که "عقیده" از انسان می‌خواهد.

يُؤْفُونَ بِالْأَنْذَرِ . . . به کارهای نیکی که قصد کرده‌اند انجام بدهند، جامهٔ عمل می‌پوشانند. تکالیف و وظایفی را که پذیرفته‌اند انجام می‌دهند. اینان کار را جدی گرفته‌اند و با خلوص تمام می‌کوشند، و بهیچوجه نمی‌خواهند از انجام وظیفه و تحمل عوارض آن فرار کنند، و از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند، و هرگز امکان ندارد که وقتی دشواری کارهایی که بر آن تصمیم گرفته‌اند در می‌یابند، دست از کار بکشند، اینست معنای "یوفون بالانذر" که عمومیت دارد و محدود به معنای عرفی "انذر" که ابتداءً به ذهن می‌رسد نیست.

وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَتْ شُرُهُ مُسْتَطِيرًا : می‌ترسند از روزی که شر آن فراگیر است. آری، اینان چگونگی چنین روزی را درک کرده‌اند. روزی که شرش همه جا را فرا می‌گیرد و به عده زیادی از مقصران و گناهکاران می‌رسد. اینان می‌ترسند که مبدا گوشه‌ای از شر آن روز به اینان نیز اصابت کند. و اینست نشانهٔ متقیان و "ابرار" یعنی آن کسانی که به سنگینی وظیفه و تعهد و مسئولیت پی برده‌اند. از سست کاری و اهمال ورزی در تعهد و مسئولیت وحشت دارند. هر اندازه که کارهای خیر انجام داده باشند و هر چقدر که در فرمانبرداری خداوند کوشیده باشند، صد درصد از احوال قیامت ایمن نیستند.

اطعام می‌کنند مسکین و یتیم و اسیر را با وجود آنکه خودشان علاقمند به آن غذا هستند و نیاز به آن طعام دارند.

آیه می‌خواهد احساس نیکبختی و عطوفت و خیر را در غذا دادن به دیگران در حالی که اطعام کننده خودش علاقه به آن طعام داشته باشد ترسیم کند. چرا علاقه به غذا دارند؟ برای اینکه خودشان گرسنه‌اند!

دربارهٔ این صاحب‌دلان و دل‌های پاکشان نمی‌توان گفت که به غذایی که

به بیچارگان و نیازمندان و بینوایان می‌دهند علاقه دارند و آن غذا را دوست دارند، مگر آنکه خودشان نیازمند به آن غذا باشند. در چنین وضعیتی ایثار می‌کنند و غذای خودشان را به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند. این نهایت ایثار و از خود گذشتگی انسان است.

این بیان، ضمناً "از سنگدلی و بیرحمی زایدالوصف مشرکان مکه حکایت دارد. در مکه معمول نبود که به درماندگان و نیازمندان چیزی بدهند یا از آنان دستگیری کنند. در عین حال در محافل و مجالس و بزم های گوناگون که برای فخر فروشی و عیاشی ترتیب می‌دادند برای تجملات و بزم آرایشی های متنوع بذل و بخشش ها می‌کردند.

در چنین محیط غیر انسانی و وحشی مآبانه، " ابرار " و بندگان واقعی خداوند، سایه پر برکتی بر سر نیازمندان بودند. اینان به گرسنگان غذا می‌دادند، آنهم با آرامش خاطر، و از صمیم قلب و با آنچنان توجهی به خشنودی خداوند انجام می‌دادند که فقط این آیات می‌تواند بازگو کننده زبان حال آنان باشد:

إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُزِيدُكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ①

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّكَ يَا عُبُوسَا قَطْرًا ②

چشمه‌های جوشان مهر و محبت است که از دل‌های باصفا و بزدانی این افراد می‌جوشد و در مسیر خشنودی خداوند حرکت می‌کند. " ابرار " بهیچوجه از مردم انتظار پاداش و تشکر ندارند. در پی آن نیستند که با این وسیله بینوایان و درماندگان را در بند احسان خویش به بند کشند، و بهیچ عنوان قصد فخر فروشی و تثبیت موجودیت و عنوان خودشان را ندارند. اینان می‌خواهند از کمک به درماندگان و مستمندان برای خود سپری بسازند تا بتوانند با آن روز عبوس قاطریر مواجه شوند. " نیکان " در رابطه با روز قیامت پیوسته در دو حالت متضاد بسر می‌برند: هم مشتاقانه در انتظار فرا-

رسیدن چنین روزی هستند، و هم از فرا رسیدن این روز وحشت دارند. اما، "ابرار" اینگونه مسلح شدن در برابر چهرهٔ عبوس و قمطیر قیامت را از چه کسی یاد گرفته‌اند؟ از حضرت رسول اکرم، در آن حدیث که می‌فرماید: از آتش جهنم خودتان را نگاهدارید اگر چه بتوسط یک نیمه دانه خرما باشد! "ابرار" با نیازمندان رو در رو قرار می‌گیرند و مستقیماً به آنان کمک می‌کنند. وقتی غذا دادن به یک انسان گرسنه یا ارائهٔ هر نوع کمکی به مستمندان بطور مستقیم صورت می‌گیرد، یعنی با همین ترتیبی که در این آیات آمده است، هم وسیله‌ای است برای بروز دادن این عاطفهٔ اصیل و شریف انسانی، و هم وسیله‌ای است برای برآوردن نیاز بینوایان. البته، ممکنست ترتیب کار و مقدمات و وسایل دستگیری از بینوایان برحسب شرایط محیط و زمان و مکان تفاوت پیدا کند، و حتماً لازم نیست که بهمان شکل مستقیم ابتدایی خودش باقی بماند. اما، چیزی که باید از آن مراقبت کرد و حتماً در نظر گرفت، و درصدد بوجود آوردن آن در جامعهٔ بشری بود خود عاطفه و محبت و حس نوعدوستی و عشق به نیکی و نیکوکاری بخاطر خداوند است، و خویشتن را از انگیزه‌های زمینی و مادی بدور نگاهداشتن یعنی به پاداش و سپاس این و آن نیندیشیدن و در کارهای خیر بدنبال سودجویی نبودن.

مالیات وضع می‌شود، مردم نیز حقوق شرعی و قانونی خود را ادا می‌کنند. و بودجه ای که از این راه‌دست می‌آید برای امداد درماندگان بکار گرفته می‌شود. ولی، این تنها نیمی از مزایای "انفاق" در مکتب اسلام است که در آیات قرآن مورد اشاره قرار گرفته است و فلسفهٔ وجوب زکات در اسلام است که عبارت باشد از رفع نیاز نیازمندان ... این نیمی از انفاق است ... نیمهٔ دیگر، که بسا اهمیت دارد، تهذیب و تزکیهٔ احسان کنندگان است که "انفاق" آنان را به آن اوج روحانیت و معنویت می‌رساند.

غفلت از این قسمت بهیچوجه روانیست و کوچک نباید شمرده بشود، دیگرچه رسد به اینکه معیارها را بکلی دگرگون کنند و دستگیری از بینوایان

رازشت و نادرست و یک عمل تخریبی معرفی کنند و بگویند: کمک به مستمندان به ذلت کشیدن گیرندگان است و به تباهی کشانیدن دهندگان.

اسلام، مجموعه‌ای است از اعتقادات قلبی صحیح و یک مکتب عملی و اخلاقی برای تکوین شخصیت مسلمانان و تربیت آنان با عواطف انسانی صحیح. از یکطرف کسی را که دارای این عواطف است تهذیب و تزکیه می‌کند و از طرف دیگر به هموعانش سود می‌رساند. بنابراین، "تقویت عواطف انسانی" هر دو بُعد تربیتی دین اسلام را در بر می‌گیرد. و بهمین جهت خداوند، این تصویر زیبایی را که نظاره کردیم از این "نیکان" و "ابرار" بدست می‌دهد.

فَوْقَهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقِيَهُمْ نَصْرَةٌ وَسُرُورًا ۝

رَوْنَد آیات، شتابان به یادآوری محفوظ ماندن "ابرار" از شر آن روزی که از آن می‌ترسیدند می‌پردازد تا بدین ترتیب، در همین زندگی دنیا که این آیات قرآن برای آنان خوانده می‌شود آنان را مطمئن سازد، و سخن از این می‌گوید که: "ابرار" از شادمانی و کامیابی خداوندی برخوردارند و این پاداشی است کاملاً در خور و سزاوار این "نیکان". مگر نه این است که اینان از آن روز عبوس قمطریر وحشت داشتند که آنچنان عمل می‌کردند؟ و، مگر آن دل‌های پاک و نازک و آن افکار شاداب سرنوشتی جز این باید داشته باشند؟!

بعد، به توصیف نعمت‌های بهشتی که در انتظار "ابرار" است، می‌پردازد:

وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ۝

پاداش آنان بخاطر صبری که از خود نشان دادند بهشت و حریر است. باغستانی که در آن بیارمند و لباس حریری که بر تن بپوشند.

مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ۝

بر تخت‌های راحت تکیه زده‌اند و در هوایی دلچسب و آرامبخش، نه

گرم و نه سرد، در جایگاهی آرام و آسوده قرار گرفته‌اند. در آنجا، نه خورشیدی وجود دارد که نسیم را سوزان گرداند. و نه زمهریر وجود دارد یعنی سرمای استخوان سوز. چیزی که می‌توان گفت همین‌است که: آنجا، عالم دیگری است که نه این خورشید فعلی در آنجا وجود دارد و نه خورشیدهای دیگر: و بس.

وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا ﴿١٥﴾

اثری از خورشید و سرمای سخت در آنجا نیست. در چنین آب و هوا و در کنار چنان باغستانی آرمیدماند و از میوه‌های بهشتی تغذیه می‌کنند. میوه درختان بهشت براحتهی در دسترس آنان است. شاخه‌های درختان گویی به اهل بهشت دائم تعظیم می‌کنند و شاید سرافکنده‌اند و شرمنده از اینکه بعنوان پاداش آن اعمال ارزنده اهل بهشت در برابر آنان قرار می‌گیرند. بنابراین، هرگاه هرنوع میوه که بخواهند، بی‌زحمت در اختیارشان است و شاخه‌های سربلک کشیده درختان بهشت که اندکی بالای سر ساکنان بهشت، بر سرشان سایه افکنده‌اند، برای تقدیم هرنوع میوه‌ای که بهشتیان بخواهند سر بزیر می‌آورند.

و، آنگاه که سایه درختان بر سر انسان سایه‌افکند، و میوه‌های متنوع براحتهی در دسترس باشد، آسایش است و آرامش، در مقیاسی وسیع‌تر از چشم انداز تصور و تخیل انسانی!

اینست نمودار کلی آن بهشتی که خداوند به بندگان نیک و نیکوکارش (ابرار) پاداش می‌دهد، و در دنیا، این منظره دلپذیر و درخشان را از آن ترسیم کرده‌است... در آیات بعدی، تفصیلات و جزئیات آن کامیابی‌ها و پذیرایی‌هایی که از "نیکان" در بهشت بعمل می‌آید، مطرح می‌شود:

وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِانِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ اَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا ﴿١٦﴾

قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا ﴿١٦﴾

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِنْ أَجْهَا زَنْجِبِيلًا ﴿٧٧﴾ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا ﴿٧٨﴾

نیکان در بهشت کامیابند. بر اریکه‌ها تکیه زده‌اند. زیر سایه درختان سر به فلک کشیده، و میوه‌های در دسترس و آن آب و هوای لطیف، در ظرفهای بزرگ نقره‌ای و جامهای نقره‌گون، شراب می‌نوشند. این ظرفها از جنس نقره‌اند ولی مانند بلور، شفافند. زمینیان هرگز چنین ظرفهایی ندیده‌اند. جایگیری این ظرفها بطور دقیق اندازه‌گیری شده است تا بتواند کامیابی و زیبایی صحنه پذیرایی را تأمین کند. جام شراب را که بهشتی برمی‌دارد و می‌نوشد نه محتوی آنقدر شراب است که از اندازه دلخواه او بیشتر باشد و نه آنقدر است که وقتی می‌نوشد آرزو کند که ایکاش جام بزرگتر بود و گنجایش شراب بیشتری داشت. به تعبیر دیگر، برحسب تمایل انسان بهشتی گنجایش این ظروف تغییر می‌کند، و اندازه و گنجایش آنها کاملاً "با میل کسانی که آنها را می‌نوشند هماهنگ است.

شراب اهل بهشت که پیش از این گفته شد به زنجبیل ممزوج شده است، به کافور نیز آمیخته می‌شود. این ظرفها از چشمه جوشانی که بخاطر خنکی بیش از اندازه و گوارایی برای اهل بهشت "سلسبیل" نامیده می‌شود، پرمی‌شوند. برای هر چه کاملتر بودن این پذیرایی و کامیابی اهل بهشت، آن ظرفهای کوچک و بزرگ شراب را نوجوانان کم سن و سال خوش سیما دور می‌گردانند، که گذشت زمان سیمای شاداب آنان را تغییر نمی‌دهد و سنشان بالا نمی‌رود. و همیشه در سنین نوجوانی و زیبایی و درخشندگی چهره ثابت می‌مانند. آری، شایسته و در خور این زندگی جاویدان و همیشه جوان، اینست که سن خدمتکاران و ساکنان بهشت نیز ثابت باشد. دائماً، این جوانان خدمتگزار دور اهل بهشت می‌گردند، و از آنان پذیرایی می‌کنند. این نوجوانان اینطرف و آنطرف مانند مرواریدهای پراکنده دیده می‌شوند.

گرداگرد اهل بهشت، برای پذیرایی و دادن جامهای شراب بدست بهشتیان، نوجوانان جاویدانی طواف می‌کنند و پی‌درپی می‌روند و می‌آیند، که وقتی آن " غلمان " را می‌نگری، آنان را بمشابهٔ مرواریدهای غلطان که با پاره شدن یک گردنبند مروارید پراکنده می‌شوند، در نظر می‌آورد.

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنشُورًا ﴿٥٥﴾

آیه بعد، خطوط اصلی منظره بهشت و کامیابی اهل بهشت را با اشاراتی ترسیم می‌کند و بـاعبارتی در نهایت ایجاز و اختصار حاصل تاثیر آن منظره‌های دل‌انگیز را در دل و دیده کسی که به بهشت و اهل بهشت می‌نگرد بیان می‌دارد:

وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَرًا رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿٥٦﴾

" نعیم " و " مُلک کبیر " همان جایگاه والایی است که نیکوکاران و بندگان مقرب خداوند در آن بسر می‌برند. و، این سه کلمه باختصار و بطور کلی آن جلوه‌های جمال و جلال را آشکار می‌گرداند.

بعد، یک جلوه از جلوه‌های آن زندگی پر نعمت و آن ملک کبیر را اختصاصاً توصیف می‌کند. گویا می‌خواهد به این وسیله چگونگی " نعیم " و " مُلک کبیر " را توضیح دهد:

عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَاسْتَبْرَقٌ وَحُلُوعٌ أَسَاوِرٌ مِنْ فِضَّةٍ

وَسَقِيَهُمْ زَكْوَاهُ شَرَابٍ طَهُورًا ﴿٥٧﴾

جنس پوشاکشان چیست؟ " سُنْدُس " سبز و " استبرق " . " سندس " حریر نازک و لطیف است و " استبرق " حریر ضخیم و پرپشت. این همه آرایش و زیور و بزم آرای و این انواع گوناگون پذیرایی، از جانب کیست؟ از جانب " پروردگارشان ". هدیه‌ای است بزرگ از جانب خداوند بزرگ، و این " از جانب خداوند بودن " برارزش آن نعمتهای بهشتی می‌افزاید.

آیه بعد می‌گوید: " ابرار " علاوه بر این نعمتها از الطاف الهی و

تجلیل و تکریم خداوندی نیز برخوردارند:

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا ﴿١١٠﴾

اینکه می بینید، پاداشی است برای شما، و کوشش و تلاش شما بی پاسخ نمانده است. این پیام را از ملأ اعلی دریافت می دارند، و این پیام، خود بتنهایی معادل همه آن نعمتها است و به آنها ارزشی فراتر از ارزشی که دارند می دهد.

و این چنین، نمایش مفصل نعمتهای بهشتی و آن ندای دل انگیز به پایان می رسد. از یکسو، باندهای الهامبخش انسانها را بسوی آن نعمتهای بهشتی فراخواند، و از سوی دیگر به فرار از سلاسل و اغلال و سیر واداشت. و بالاخره، این سخن را در دل انسانها کاشت که: ای انسان! تو دو راه بیشتر نداری: راه بهشت و راه دوزخ! اگر در راه بهشت گام نهی به این نعمتهای بهشتی می رسی، وگرنه جهنم را در پیش روی داری که سر و کارت با زنجیرهای دست و پا گیر سوزان است. هر چقدر از آن زندگی بهشتی دور شوی بدانکه خودت با خواست خودت از این زنجیرها و شکنجهها استقبال کرده ای.

و، پس از این ندهای الهامبخش و هیجان انگیز، و دعوت بی نام و نشان از انسانهای هر عصر و زمان، حال که با تعبیرات گوناگون انسانها را به بهشت و نعمتهای بهشتی فراخواند، به بررسی وضع کافران و مشرکان می پردازد. مشرکانی که بر دشمنی و مخالفت با دعوت پیامبر اصرار می ورزند. از محتوا و حقیقت این دعوت هیچ خبری ندارند و عناوین مختلف با پیامبر اکرم کلنجار می روند. به امید آنکه شاید با این چانه زدن و لجاجت بخرج دادن، پیامبر از دعوت و تبلیغ آیینش یا دست کم از آن قسمتهایی که مزاحم منافع آنان است دست بردارد.

در اثنای این کلنجار رفتن با پیامبر و درد سرآفرینی برای کسانی که

به او ایمان آورده‌اند و آزار کردن آنان و از ادامه راه خدا جلوگیری بعمل آوردن و کوشش در جهت به انحراف کشیدن مسیر این دعوت و روی گردانی از خیر و جنت و نعم... در میان این گیر و دار و بگو مگوها است که آیات قرآن نازل می‌شود و اوضاع و احوال مشرکان را با اسلوب و شیوه قرآنی بررسی می‌کند:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿٣٧﴾
 فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطِعْ مِنْهُمْ إِنَّمَا أَوْفُرُوا ﴿٣٨﴾
 وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَمِيلًا ﴿٣٩﴾
 وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٤٠﴾

این آیات چهارگانه، حقیقت بزرگی از حقایق دعوت‌های دینی را دربر دارند. حقیقتی که بجا است منادیان راه خدا و رهبران مذهبی و اجتماعی در آن بسیار بیندیشند و بسیار در آن تعمق و تدبیر کنند. وبا دقت برای یافتن صداق‌های آفاقی و انفسی و ایمانی عظیم آن تحقیق کنند.

پیامبر اکرم که با مشرکان رویاروی شده است تا آنان را به پرستش خدای یگانه فراخواند، در حقیقت، پیامبر در مبارزه با آنان با یک عقیده تنها روبرو نیست. اگر کار پیامبر فقط مبارزه با عقیده آنان بود کار خیلی آسان می‌شد. زیرا، عقیده مشرکان یک عقیده متزلزل و بی‌ثبات و بی‌محتوا بود و آنچنان نبود که بتوانند به آن تکیه کنند و این چنین با اصول عقاید اسلام که پرتوان و روشن وساده است نبرد کنند. آن شرایط و اوضاع و احوالی که عقاید شرک آمیز و مواضع عقیدتی آنان را در بر گرفته بود، به گونه‌ای بود که کارشان را به آنچنان نبرد و مقاومت در برابر پیامبر و مسلمانان وامی - داشت که تاریخ گواه آنست، و قرآن نیز در مواضع مختلف از آن سخن بمیان آورده است... مشکل دعوت و تبلیغ پیامبر اکرم را همین اوضاع و شرایط حاکم بر

محیط و مبارزه با آنها تشکیل می‌داد:

موقعیت اجتماعی سران مکه، فخر فروشی، تکیه بر ارزشهای ساختگی در آن محیط جاهلیت، منافع و مصالح مادی و عناوین اجتماعی‌شان که می‌ترسیدند از دست برود... اینها بارزترین عواملی بودند که مشرکان را به پافشاری بر عقاید پوچ و رسوایشان وامی‌داشت، و آنان را وادار می‌کرد تا با عقاید استوار و سازنده اسلام به مقابله و مبارزه برخیزند.

علاوه بر این، سیمای پرزرق و برق زندگی جاهلیت و آن عیش و نوش‌ها و شهوترانی‌های حیوانی نمی‌گذاشت که از لجاجت در برابر آیین جدید دست بردارند. آیینی که به معیارهای اخلاقی و ارزشهای والای انسانی فوق‌العاده اهمیت می‌داد و به انسانها اجازه نمی‌داد که بی قید و شرط بدنبال دلخواهشان بروند و شهوترانی کنند، و اجازه نمی‌داد که انسانها زندگیشان را به بطالت بگذارند، و رها از قید و بندهای اخلاقی زندگی کنند.

این انگیزه‌های مخالفت و مبارزه در برابر دعوت پیامبر اکرم، چه، انگیزه‌هایی که از وابستگی به موقعیت و ارزشهای اجتماعی و مال و منال ناشی می‌شد و چه انگیزه‌هایی که به آداب و رسوم ملی و باستانی مربوط می‌شد، و چه انگیزه‌هایی که حاصل لابی‌گری و رهایی از قید و بندهای اخلاقی بود. این انگیزه‌ها همچنانکه مردم دوران جاهلیت را وادار به مقابله با پیامبر اکرم می‌کرد، و پیغمبر اسلام، با این مشکلات بود که در راه تبلیغ دین اسلام رویاروی بود، این دشواری‌ها همچنان بر سر راه هر دعوت سازنده‌ای در هر سرزمینی و برای هر نسلی و در هر شرایطی وجود دارد، و نمونه‌ای است که می‌تواند عناصر اصلی درگیر در میدان نبرد عقاید و افکار را بشناساند که این عناصر همواره آتش جنگ را در میدان نبرد عقاید شعله‌ور نگاه می‌دارند و نمی‌گذارند امیدی به پایان پذیرفتن همه جانبه این جنگ و جدال باقی بماند، و همین مشکلات است که تحمل مسئولیت و انجام وظیفه‌های تبلیغ دین را در ردیف دشوارترین کارهایی که از عهده بشر ساخته است قرار می‌دهد.

از این رو، داعیان و مبلغان دینی در هر سرزمینی و در هر شرایط زمانی

که باشند باید درباره حقایق پر ارجی که در این آیات نهفته است مطالعه کنند و شرایط و اوضاع و احوال زمان نزول این آیات را در نظر بگیرند. در اینصورت درخواست یافت که آن شرایط و اوضاع و احوال بطور یکسان برای تمام دعوت کنندگان به دین خداوند در هر زمین و زمان که باشند وجود دارد.

پیامبر اکرم از جانب خداوند موظف شده است که مردم را انذار کند. از جانب خداوند به او فرمان رسیده است که: یا ایها المدثر. قم فاندرو. و بمجرد آنکه پیامبر اکرم به انجام تکلیف و مسئولیتش همت می‌گمارد با این انگیزه‌ها و عوامل مواجه می‌گردد. عوامل بازدارنده‌ای که مردم را از پذیرفتن این آیین جدید ممانعت می‌کند، و آتش عشقشان را به نگهداری معیارهای جاهلی تیزتر می‌گردانید، با آنکه می‌فهمیدند که عقایدشان بی‌ثبات و پوچ است.

این عوامل، آنان را به دشمنی شدید با پیامبر و مسلمانان وامی‌داشت

و کار را به جایی می‌رسانید که سرسختانه در مقابل پیامبر اکرم بایستند، و از معتقدات و افکار جاهلی و اوضاع و احوال مرفه و موقعیت و منافع و مصالح مادی و زندگی پر عیش و نوشی که به آن عادت کرده بودند، و همچنین دیگر شرایطی که آیین جدید با آنها به مبارزه برخاسته است و با لحن شدیدی آنها را تهدید می‌کند، تا آنجا که در توان دارند دفاع کنند.

این مقاومت و دفاع مشرکان در برابر آیین اسلام و قرآن بصورت‌های گوناگون جلوه می‌کرد. ابتدا، از آزار و اذیت عده کمی که اسلام آورده بودند آغاز کردند و در صدد برآمدند که آنان را با توسل به زور و شکنجه و تهدید از عقیده خود منصرف سازند. از سوی دیگر، برای بد جلوه دادن آیین جدید انواع و اقسام تهمتها و دروغها بستند تا دست کم از افزایش عده مسلمانان جلوگیری کنند. زیرا، بازداشتن مردم از گرایش به یک آیین و زیر بیرق آن رفتن بسیار آسانتر است از بازگردانیدن کسانی که این مسیر را آگاهانه انتخاب کرده و حقیقت را دریافته‌اند و دست کم تا حدودی لذت درک

حقیقت را چشیده‌اند و قدر حقایق را که دریافته‌اند خوب می‌دانند .
 در عین حال ، مخالفان پیامبر اسلام از شخص او هم ناامید نبودند و
 در اندیشه آن نیز بودند که به راههای گوناگون - گاهی تهدید و گاهی
 تطمیع و گاهی آزار - او را بفریبند و در نیمه راه با هم آشتی کنند . و در
 نتیجه ، پیغمبر اسلام از حملات کوبنده بر عقاید و افکار و اوضاع و احوال
 اجتماعی و آداب و رسوم باستانی آنان دست بردارد و بالاخره به ترتیبی که
 هر دو طرف را خشنود گرداند ، با هم مصالحه کنند . درست ، همانطوری که
 مردم در اختلافات روزمره‌ای که بر سر مسائل زودگذر زندگی اجتماعی با یکدیگر
 دارند از طریق کدخدامنشی در صدد مصالحه و سازش بر می‌آیند و در نیمه
 راه آشتی می‌کنند و دست توافق به یکدیگر می‌دهند ، و هر یک از دو طرف
 تعهداتی را در برابر طرف دیگر می‌پذیرد .

این انگیزه‌های مخالفت و عوامل رویارویی مخالفان با پیامبر اکرم و نوع
 تاکتیکهایی که برای پیشبرد اهدافشان انتخاب می‌کردند ، عیناً ، بر سر راه
 هر صاحب دعوتی که بخواهد مردم را به راه خدا فراخواند ، در هر زمین و
 زمانی و در هر نسل و جامعه‌ای وجود دارد .

پیامبر اکرم ، با آنکه رسول خدا است و از پشتیبانی خداوند برخوردار
 است و خداوند او را از شر فتنه و آشوب مردم محافظت می‌کند . . . در عین
 حال ، یک فرد بشر است که با واقعیت سهمگینی مواجه است و از طرفی از
 پشتیبانی عده کمی که به او گرویده‌اند برخوردار است و جبهه مسلمانان
 در برابر دشمنانشان بسیار ضعیف است و خداوند این رامی‌داند . بنابراین ،
 او را تنها نمی‌گذارد و بدون کمک و مدد رها نمی‌کند و کار را بعهده خودش
 بتنهایی نمی‌گذارد و راهنمایی خداوندی خود را از او دریغ نمی‌دارد .

این آیات ، حقیقت این یاری و مدد و راهنمایی خداوندی را دربردارد :
 " انا نحن نزلنا عليك القرآن تنزیلاً " . این نخستین چراغ راهنما
 است که انسان را بسوی مصدر آیین اسلام و سرچشمه حقایق آن رهنمون
 می‌گردد ، و اشاره‌ای است به مرجع و مصدر قرآن و سرچشمه فیاض حقایق و

معارف اسلام که " الله " است و یگانه مرجع و مصدر این دعوت آسمانی است. روح قرآن همین حقایق و معارف یکدست و یکنواخت است که از فضل خداوند سرچشمه گرفته است و این آیین مصدر و مرجع دیگری جز خداوند ندارد، و هیچ چیز دیگری که از این سرچشمه فیاض نجوشیده باشد، ممکن نیست که با این حقیقت اختلاط و امتزاج یابد و به آلودگی این چشمه آب حیات منجر گردد. هر چه جز خداوند مصدر و مرجعی داشته باشد این قرآن و این آیین آنرا نمی پذیرد و در راه هدایت انسانها آنرا بکمک نمی گیرد و هرگز بخشی از آن را بعاریت نمی گیرد، و با آن نمی آمیزد... و بعد، مسلم است خداوندی که این قرآن را نازل کرده است و این رسالت را بر عهده پیامبر اکرم نهاده است، نه آیینی را که خود فرستاده است ترک می کند و نه دعوت کننده مردم به این آیین را که خودش او را مأمور به این کار گردانیده است و قرآن را بر او نازل فرموده است.

ولی، از یکسو باطل دندان تیز کرده است و شر کفار و مشرکان فراگیر شده است و اذیت و آزار و شکنجه از هر طرف مسلمانان را در بر گرفته است، و انواع فتنه و فریب در کمین مؤمنان است، و دشمنان این آیین قدرت آن را دارند که مردم را از راه خداوند باز دارند و سرسختانه به مقابله خود ادامه می دهند، و اصراری که برای منحرف گردانیدن راه راست خداوند نشان می دهند خیلی شدیدتر از اصراری است که بر پایدار ماندن بر عقاید و اوضاع و احوال جاهلی و شر و فتنه و فساد که به آن خو کرده بودند، دارند. و از سوی دیگر، کفار می آیند و پیشنهاد سازش به پیغمبر اکرم می دهند و حاضر می شوند که شهرشان را با پیامبر به دو قسمت تقسیم کنند، و خلاصه، در نیمه راه دست آشتی به یکدیگر بدهند، و، الحق، پیشنهادی است که رد کردن و نپذیرفتن آن در چنین شرایط دشواری سخت اجتناب ناپذیر است. و اگر اوضاع و احوال و مناسبات زمان جاهلیت را بدقت مورد بررسی قرار دهیم می بینیم که در آن زمان این چنین پیشنهاداتی بیش از اندازه اهمیت داشت و رد کردن و گذاشتن از چنین پیشنهادات چشم گیری برای هر کسی جز

پیامبر اکرم مشکل بود.

حالا، نوبت به یک چراغ راهنمای دیگر می‌رسد:

"فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطِعْ مِنْهُمْ آيْمًا" اَوْكُورًا. در انتظار رسیدن فرمان پروردگارت صبر کن و تمام مشقات و مشکلات را تحمل کن و بیاد داشته باش که این مسئولیتی است که خداوند بر عهده تو نهاده است. و مبادا با غافل شدن از یاد خداوند از کافران و ناسپاسان تبعیت کنی و با آنان سر سازش داشته باشی!

همه امور در گرو تقدیر خداوندی است. خداوند به باطل فرصت می‌دهد و راه را بر اهل باطل نمی‌بندد، و مدت محنت و درد و رنج و آزمون و آبدیده شدن را طولانی می‌گرداند... یکایک این امور حکمتی دارد که خداوند از آن با خبر است و تقدیراتش را بر اساس آن حکمت جاری می‌سازد و حکمش را بر وفق آن حکمت به اجرا در می‌آورد. فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ حال که چنین است تو نیز صبر کن و در انتظار فرمان پروردگارت باش تا موعد مقرری که مشیت خداوند در آن لحظه به اجرا در می‌آید فرا برسد. تا فرارسیدن آن زمان مقرر در برابر ادیت و آزار و دردسر آفرینی کافران شکیبایی و استقامت داشته باش، تا باطل مغلوب شود و شر کفار و مشرکان خنثی گردد، و بر مواضع خودت پایدار بمان و هرگز از حقایقی که بصورت قرآن بر تو فرستاده شده است دست بردار و بر مشقات صبر کن و مبادا که پینشهاد کفار را مبنی بر مصالحه و آشتی و معامله بر سر " عقیده " بپذیری.

وَلَا تَطِعْ مِنْهُمْ آيْمًا اَوْكُورًا: اینان هرگز تو را به فرمانبرداری خداوند و یا کارهای نیک دعوت نمی‌کنند و بهیچوجه خیرخواه تو نیستند. اینان تباها کنند و کافر، و تو را بجای اینکه به بر و خیر دعوت کنند به اثم و کفر که نقطه مقابل آنها است دعوت می‌کنند. مگر نه اینست که آشتی کردن با آنان و بازگشتن از نیمه راه را به تو پیشنهاد می‌کنند؟ و چیزهایی را به تو عرضه می‌کنند که گمان می‌برند تو را خشنود می‌سازد و به هیجان می‌آورد؟ کفار، به پیامبر اکرم سلطنت و دارایی و انواع شهوترانی‌ها را پیشنهاد

می کردند. مقام و ریاست و ثروت بیکران عرضه می داشتند. به او می گفتند که تو اگر این پیشنهادات را بپذیری، کاری می کنیم که از همه ما ثروتمندتر بشوی. از سوی دیگر، دختران زیبا و فریبا را به او پیشنهاد می کردند. پیشنهاد عتبه بن ربیع به پیغمبر اسلام این بود: بیا و از تبلیغ دینی که آورده ای دست بردار تا دخترم را به همسری تو در آورم. تو خودت می دانی که دختر من زیباترین دختران قریش است! اینست پیشنهادات اهل باطل که با افکار ابلهانه خود می سازند و به امید خریدن رهبران دینی و داعیان راه خدا به آنان عرضه می دارند. رهبران فداکاری که برای نجات مردم از فساد و تباهی و پراختن انسانها در راه راست خداوند قیام کرده اند. اما، زهی تصور باطل، زهی خیال محال! و، تا بوده چنین بوده و تا هست چنین است. همیشه رهروان راه خدا با چنین پیشنهادات و آزار و تهدیدها روبرو بوده اند.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطْعَمْ مِنْهُمْ آثِمًا اَوْ كُفُورًا : بنابراین، تو نیز مانند داعیان دیگر صبر کن در برابر دشواریهای تبلیغ دین و وظایفی را که خداوند بر عهده است گذاشته است به انجام برسان و مبادا نسبت به مخالفان تمایل نشان بدهی، که توافق میان و تو و آنان محال است، و ممکن نیست که بر دره عمیق و عریضی که راه تو را از راه آنان جدا می کند، پلی زده شود. میان عقیده تو و عقیده آنان هیچ نقطه اشتراکی وجود ندارد. جهان بینی تو با جهان بینی آنان نسبتی ندارد. عقاید تو حق است و اعتقادات آنان باطل. تو ایمان داری و آنان کافرند. تو در نوری و آنان در تاریکی اند. توحق را شناخته ای ولی آنان در جاهلیت بسر می برند. چگونه با وجود این همه اختلافات و نقطه مقابل قرار گرفتن این دو عقیده انتظار می رود که میان این دو عقیده توافقی حاصل بشود؟! بنابراین، تو چاره ای نداری جز آنکه صبر کنی، اگر چه این صبر بطول انجامد و فتنه و آشوب شدت گیرد، و تطمیع و تهدید کفار افزایش یابد و هر چند که راه طولانی گردد.

اما، بهر حال، صبر در برابر این همه ناملایمات سخت است و طی این

مسیر طولانی و ناهموار نیاز به توشه راه دارد و رفیق راه:
 "وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا" * وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ طَوِيلًا".

ای پیامبر ما! این توشه راه، و این هم رفیق راه: صبحگاهان و شامگاهان نام پروردگار را بر زبان آور و شبانگاه به درگاه او به سجده بیفت و او را فراوان تسبیح کن. به این ترتیب، تو با مصدر قرآن و فرستنده قرآن پیوند خواهی یافت، خداوندی که رسالت تبلیغ این آیین را بر عهده تو نهاده است و سرچشمه نیرو و دهنده توشه راه و رفیق راه تو است. پیوند با او از طریق ذکر و عبادت و دعا و تسبیح، در تمام طول شب و در تمام طول راه، که راه دراز است و بار سنگین، و توشه راهی فراوان لازم است و پشتیبانی نیرومند تا بتوانی این راه را به پایان ببری و این بار سنگین را به سر منزل مقصود برسانی.

آری، وقتی بنده با پروردگار خلوت می کند و به راز و نیاز می پردازد و سر بر آستان بندگی او می ساید و با او انس می گیرد، آسایش و آرامش از جانب خداوند بر او می بارد و خستگی و درماندگی او را از میان می برد و نیرومندش می سازد و او را از احساس ضعف و حقارت نجات می دهد. وقتی انسان افکار ناچیز را از ذهنش بیرون کرد و گرفتاریهای فکری بیهوده را به کناری ریخت و عظمت و وظیفه را احساس کرد و اهمیت امانتی را که خداوند به او سپرده است دریافت، دشواریها و مصائبی را که به او رسیده است یا برسد، و خارهای مقلانی را که در مسیر راه به پای او خلیده باشد یا بخلد، بجیزی نخواهد شمرد.

خداوند، رحیم است. او بهتر از هر کس می داند که این راه چه ناهمواریها دارد و چه خارها و چه سنگهای خارا بر سر راه روندگان این راه وجود دارد. او خود، این بنده اش را موظف ساخته است که به تبلیغ آیین اسلام بپردازد و خود، قرآن را بر او نازل فرموده است. کجا تواند بود که پیامبرش را بی یار و یاور رها کند؟! اینست آن مدد غیبی که خداوند سبحان می داند که

توشه واقعی و در خور این سفر جانگاہ و طی کردن این راه پر خس و خاشاک است. و همین توشه - عینا - می تواند تنها پشتوانه کوششهای داعیار الی الله در هر سرزمین و در هر زمان باشد. آیین خداوند یکیست. شرابطش هم یکیست. موضعگیری اهل باطل هم همیشه در برابر آن یکسان است. انگیزه های موضعگیری های کفار نیز یکسان است. و نیز همواره رهبران دینی باید مد نظر و نصب العین داشته باشند که وسیله های باطل فقط می توانند در جهت باطل بکار گرفته شوند و وسیله اهل حق حتما " باید وسایلی باشد که خداوند آنها را وسیله ادامه این راه شناخته است.

آنچه که داعیان الی الله در سراسر اعصار و قرون و در اطراف و اکناف جهان باید بسیار و بیش از هر چیز دیگر درباره اش ببندیشند، حقیقتی است که خداوند آنها را به صاحب دعوت نخستین اسلام پیامبر اکرم تلقین فرموده است، و آن حقیقت عبارت است از اینکه، وظیفه رسالت این آیین از جانب خداوند آمده است. صاحب این ماموریت خداوند است، و حق را که خداوند فرستاده است هرگز نمی توان چنانکه تبہکاران و کافران پیشنهاد می کنند با باطل درآمیخت. بنابراین، راهی برای تعاون و سازش میان این حق با باطل دیگران وجود ندارد و امکان ندارد که بتواند صاحب این حق در نیمه راه با اهل باطل دست آشتی بدهد.

راه کسانی که برای احقاق حق قیام کرده اند، و راه اهل باطل که در جهت برقرار نگه داشتن سیطره باطل می کوشند، دو راه کاملاً جدا و مجزا از یکدیگر است، و این دو راه هرگز به یکدیگر نمی رسند.

از این رو، زمانی که باطل عده و عده ای بهم می زند و بر عده کم موانع از نیروی آنچنانی برخوردار نیستند غلبه می کند، باید آنها را جلوه ای از حکمت خداوندی بدانی و صبر کنی تا فرمان خداوند فرا رسد. و تارسیدن حکم پروردگار، استمداد از خداوند و مدد خواستن از دعا و تسبیح طولانی شبانه تنها توشه تضمین شده این راه است.

... این حقیقت بزرگی است که رهروان این راه ناگزیر باید آنها را درک

کنند و همواره در کنار آن بسر برند.

در آیات بعدی، روند سوره بسوی تاکید هرچه بیشتر بر جدایی آیین پیامبر اکرم از آیین جاهلیت پیش می‌رود، و غفلت و بی‌خبری شدید مردم جاهلیت را که نمی‌توانستند خیر خودشان را تشخیص بدهند، و همت کوتاه و افکار ناچیزشان را توصیف می‌کند:

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُجَازِلُونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٣٦﴾

این جاهلان چنان به دنیای موقت و زود گذر چسبیده‌اند که روز عظیمی را که در پشت این دنیای فانی است بطور کلی فراموش کرده‌اند.

این انسانهای کوتاه نظر و دون همت، این انسانهایی که افکاری پوچ و خواسته‌هایی کوچک و کودکانه دارند، این انسان‌نماهای بی‌ارزش که در دنیا پرستی غرق شده‌اند بطور کلی سرای دیگر و زندگی ثابت و جاویدانشان را بعد از این زندگی دنیا فراموش کرده‌اند. آن‌روز سهمگین و سنگین، سهمگین از نظر شرایط خاص و اوضاع و احوال آن، سنگین از نظر فرآورده‌های هولناک و غیر قابل تحملش، سنگین در کفه ترازوی هستی

پرواضح است که، هیچکس در هیچ موردی از چنین انسانهای کوتاه فکری پیروی نخواهد کرد و به‌راه آنان نخواهد رفت. و نباید کسی اعتنا داشته باشد به اینکه این کافران و مشرکان در این دنیا از رفاه و قدرت برخوردارند و از هر نظر کامروایند. همه می‌دانند که این سرای زود گذر است و کامیابی این جهان بسیار اندک، و این انسانها عناصر کوچک و بی‌ارزشی هستند.

بعد، آیه به بیان این نکته می‌پردازد که این انسانها آنچنان دچار غفلت و بی‌خبری هستند که نمی‌توانند خیر خودشان را ببینند. این زندگی زود گذر را برمی‌گزینند و آن‌روز سهمگین و عظیم را که در انتظارشان است، با آن سلاسل و اغلال و سعیرش و بدنبال آن بازرسی و حسابرسی سخت و موشکافانه‌ای که از آنان بعمل می‌آید، فراموش می‌کنند.

این آیه در میان آیات قبل و بعدش حالت یک جمله توضیحی را دارد

که حضرت رسول اکرم و مسلمانان را در رویارویی با این گروهی که آنچه مورد علاقه آنان است در این سرای زود گذر در اختیارشان قرار گرفته است، ثابت قدم نگاه می‌دارد، و در عین حال تهدید از روی کنایه‌ای است برای کسانی که این زندگی زود گذر دنیا را محکم چسبیده‌اند و آن روز سهمگین را از نظر دور داشته‌اند.

آیه بعدی اشاره دارد به اینکه اینان با آن نیرو و قدرتی که خداوند به آنان داده است در نظر خداوند چیزی بحساب نمی‌آیند. خداوند می‌تواند آنانرا ببرد و عده‌ای دیگر را جایگزین آنان سازد، ولی از روی حکمت و بر پایه اراده ازلیش آنانرا و می‌گذارد تا هرچه می‌خواهند بکنند:

نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذِ اشْتَنَّا بَدَلْنَاهُمْ مِثْلَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿۱۰۹﴾

این آیه از یکسو انسانهایی را که به نیروهایشان می‌نازند، متذکر می‌سازد که مصدر نیرویشان خداوند است. بلکه منشاء وجود ابتدایی آنان نیز خداوند است، و از سوی دیگر، مؤمنان را که در وضع ناتوانی و کمی عده و عده بسر می‌برند، اطمینان می‌دهد که آنکس که این نیرو را به کفار داده است همان خداوندی است که دم از او می‌زنند و برای تبلیغ دین او قیام کرده‌اند و در اعماق جان مسلمانان حقیقت تقدیر خداوندی و حکمتهای ازلی خودش را جایگیر می‌کند. آن حقیقت نظام خداوندی در جهان هستی که تمام حوادث مطابق آن سیر می‌کنند و همه کاینات گوش بفرمان خداوند هستند که خیر الحاکمین است (وَاصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ سوره یونس، آیه ۱۰۹) "و اذا شئنا بدلنا امثالهم تبديلا": این کفار با عده و عده‌ای که دارند نمی‌توانند خداوند را درمانده سازند. خداوندی که آنان را آفریده است و آن عده و عده را به آنان عطا کرده است. خداوند می‌تواند انسانهای دیگری را همانند آنان بیافریند و جایگزین آنان گرداند. بنابراین، وقتی دیده می‌شود که خداوند به آنان مهلت می‌دهد و عده‌ای دیگر را جایگزین آنان نمی‌گرداند از روی فضل و نهایت منت او است.

این آیه هم در رابطه با آیات قبل و بعد، باضافه آیه قبلی یک جمله

توضیحی بحساب می‌آید و در مقام آنست که رسول خدا و پیروانش را ثابت قدم گرداند و ماهیت مواضع آنان و مواضع دشمنانشان را برایشان مشخص سازد. در عین حال، این آیه دل‌های آن نیازدگان غرقه در کامیابی‌های زودگذر دنیا را نیز که به زور بازو و قدرت و نفوذشان سخت می‌بالند، دل‌های آنان را نیز تکانی می‌دهد، تا بلکه نعمتهای خداوندی را بپاد آورند. نعمتهایی که بصورت‌های گوناگون از آنها استفاده می‌کنند، و بهره‌وریها و کامیابیهایشان را به رخ این و آن می‌کشند، و هرگز سپاس آن نعمتها را بجای نمی‌آورند. و به آن دل‌های از همه‌جا بی‌خبر توجه می‌دهد که به آزمونی که در پس پرده این نعمتها وجود دارد، همان آزمونی که در آغاز سوره به آن اشاره شد، پی ببرند.

بعد، آن دل‌های در خواب غفلت فرو رفته را بیدارباش می‌دهد، و فرصتی را که در اختیارشان قرار گرفته است به آنان گوشزد می‌کند. قرآن، قرآن برای آنان خوانده می‌شود. قرآن سراسر آگاهی بخش است و غفلت‌زدا... و این سوره از قرآن به آنان توجه می‌دهد:

إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَنُشَاءُ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿۳۸﴾

در پایان سوره، مشیت مطلقه خداوند مطرح می‌شود، و بازگشت هرچیز به اراده خداوند بیان می‌شود، تا آخرین صحنه این نمایشگاه باشد، و آخرین جلوه تسلیم انسان را در برابر اراده خداوند نشان دهد، و کاری کند که انسان از نیروی خودش دست بردارد و به نیروی اراده الهی بپیوندد، از تکیه بر خویش‌ن بگذرد و به تکیه بر خداوند برسد، که اینست اسلام عینی و اسلام حقیقی:

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿۳۹﴾

دل‌هر انسانی باید دریابد که خداوند فاعل مختار است. خداوند است که چیره دست است و قهار. و فراگیرد که چگونه باید به او متوجه شود و تسلیم تقدیرات او گردد. اینست محدوده آن میدانی که حقیقت در آن

جولان دارد. در آییمها و سوره‌های دیگر قرآن نیز که چنین تعبیراتی آمده است، همینطور باید فهمیده شود. درست است که خداوند به آنان قدرت تشخیص حق و باطل را داده است و به آنان اختیار داده است که از این راه یا آن راه بروند، ولی از هر کدام دو راه که بروند مطابق مشیت خداوند قدم برداشته‌اند. خداوندی که به ماهیت و چگونگی کار دل افراد بشر آگاه است. درست است که خداوند به بندگان قدرت درک و شناخت داده است و راه را بر ایشان روشن کرده است و پیامبران را فرستاده است و قرآن را نازل کرده است... ولی همه اینها سرشته‌اش اراده و تقدیر خداوندی است که انسان وقتی به او پناهنده می‌شود خداوند او را توفیق یاد و ذکر و طاعت می‌دهد، ولی وقتی انسان در اعماق قلبش حقیقت نیروی مسلط بر جهان هستی را نشناخت و به او پناهنده نشد تا از او بخواهد که او را کمک کند و براه اندازد، نه هدایتی در کار خواهد بود و نه ذکری و نه توفیق خیری. بنابراین:

يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٢١﴾

اراده مطلق خداوندی است. هر چه بخواهد می‌کند. و اراده مطلق خداوندی چنین تعلق گرفته است که هر که را بخواهد در رحمت بی‌کرانش داخل گرداند. با چه کسانی چنین رفتار می‌کند؟ با کسانی که به او پناهنده شوند و از او کمک بخواهند تا آنان را در طاعت و عبادات یاری فرماید و برای گام نهادن در مسیر هدایت توفیق دهد....

وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا. دیگر مهلت تا چه اندازه؟! خداوند آنقدر به این ستمگران مهلت داد تا بالاخره سرنوشتشان به این عذاب دردناک انجامید.

خاتمه سوره کاملاً با سرآغاز سوره هماهنگی دارد. خاتمه سوره سرانجام آزمون انسان را بیان می‌کند که مجرای این آزمون خداوند آفریننده انسان است. آزمون گسترده‌ای که از همان آغاز خلقت که خداوند انسان را از "نطفه"

امشاج" آفرید و به او گوش و چشم داد و او را راهنمایی کرد و دو راه بهشت و دوزخ را برای او آشکارا ترسیم کرد، آغاز گردیده، و از همان لحظه‌ای که انسان دست راست و چپش را از یکدیگر باز می‌شناسد، و آزادانه راه خویش را انتخاب می‌کند، این آزمون ادامه پیدا می‌کند و همچنان ابعاد مختلف به خود می‌گیرد تا به مرحلهء مرگ و انتقال انسان از این جهان به جهان دیگر برسد، و نتیجهء آزمون هر چه هست به انسان برسد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ